

چون سفره برداشند شیخ گفت شیخ حافظ قرآن است ولی چنان گفت که تنها حواله
کسی بخواند که هر روز چیزی تروی خوانده که انصاف شیخ قرآن ضبط داشت
چون عتاب شیخ را با وی دانستند استدعای آن کردند و بر آن بد ز خاطر که داشت
اتما بر زبان نیاورد و جواد با اختیار شیخ کرد شیخ و با جواد اله می کرد و گفت شیخ
محمد هر روز پیش علی شیرازی میرو و چیزی بر وی میخوان چون شب دلم شیخ
عیسی که خادم شیخ بود سیاه و نارپا و در بعضی اوقات خورد و میزد و گفت شیخ بعضی
ازین خورده و یا قی فرستاده است تا بدان اطاری و گفت که بوی کبوی که بعضی
آن نقل نماند که شیخ محمد بخورد پس بدان اضا کرد که چون نماز صبح بگذرد
و من بخانه رفتیم آن شب دلم و مساله کرد و من جواب گفتم بنسبت و هیچ گفت
و من بپوشه که گفتند که وی هیت داشت جزوی از قرآن خواند و در آن بخواست
و بخانه خورد رفت و روز ویم بپوشه که روز سیم چون وظیفه خود خواند پیشاد
و گفت میان من و تو خواستار شکاری شد من از نیم و شیراز ندیده ام و چون
مشایخ سبیل بکوی من آغاز کردند و ما هر کس از مشایخ که در آن عصر بدست میار بود
میگفتم چون نام همه بگفتم گفت نام زها و کوشه نشینان هم کوی نام
ایشان نیز بگفتم چون تمام شد وی از هوش رفت چنانکه من ترسیده که بگردد
که نفسش منقطع گشته بود زمان دوازده دان بود بعد از آن هوش آمد و گفت درم
و همه را دیده که گویا نونا ام ایشان یک یک باز میگوئی نام من و صفای ایشان باز

میگوئی

میگویند نام یک یک باز میگوئیم و وی چنان و صفای ایشان می کرد که سوار است
ایشان و حال ایشان و لباس ایشان چگونه است که وی در برابر ایشان نشست بود ندوی
ایشان را میدید من تعجب کردم پس در آخر گفت یکی از آنها که با او کرد بیک و وی را حسین نامان و یکدیگر
از برتبه ولایت افتاده و نام وی از بیه اولیا میگویند که گفت سبب چه بوده گفت با او شاه
بشیران تا تک ایوب که وی را در قی بد پد آمد و پیش وی رفت و بر مال و نعمت دارو
آن را نظرق بهشتاد پس من این سخن و بیا باد داشتم چه از بشیران آمدن همچنان بود که
گفته بود پس گفت بگریز این زها که با او کردی بگریز از شاه داده است و با نشت ظاهر
تا به ستم هر چند ندیشه کرده بخاطر من بیامد نظر در گفتش من کرد گفت آن چیست بر یاد
آمد که زها می بود در شیراز گفتش و خشن چون بسفر بیرون آمد مراد و حضرت گفتش
بگرداد و گفت تا نشانه باشد که مراد عا با داری چه را جنها و روحها که از صحبتی
من رسیدا نگاه از خدمت شیخ خرد پوشید و شیخ و را اجازت با ما سخن فرمود و بپوش
خود بازگشتا و بخانه مشهور شد و خاله و سایر بریدوی شدند **ابراهم مجذوب**
درجه الله وی همانست که در کوی ندیان اجال شیخ بجای آیدین نوحش گذشت شیخ چپ
آیدین گفته دیوانه عجب بود و خلو گفتند که وقت باشد که هر چند روز هیچ نخورد و
باشد که بیک دفعه صد من بخورد و در میان اجوال و کرامات عجب می گفتند سر آرزوی صحبت
او می بود و برای خدمت پیا تا یک روز هم صحبت با شیم اجابت می کرد بیکار که روزی
و بار بار در دیده و میان زمینستان بود گفتن ساعت وقت است که هم صحبت با شیخ